

# سعادت از منظر ارسطو و ابن مسکویه رازی

علی محمد ساجدی<sup>۱</sup>، هاجر دارائی تبار<sup>۲</sup>

## چکیده

پرسش درباره مفهوم و مصداق «سعادت»، ریشه در نهاد و سرشت آدمی دارد. مقایسه آراء دو اندیشمند صاحب نظر در این زمینه - یکی از یونان باستان و دیگری از حکمای اسلامی هم‌روزگار با ابن سینا، از جهت معرفت نسبت به نوآوری متفکران اسلامی در قبال رهاورد یونانیان در ساحت‌های گوناگون فلسفی، حائز کمال اهمیت است.

این جستار مختصر - که به روش تحلیلی - تطبیقی صورت پذیرفته - پس از تأملاتی چند درباره مبانی فلسفی و اخلاقی هر یک، وجوه اشتراک و افتراق آراء ایشان درباره سعادت را کاویده است. ارسطو، گرچه با اهتمام کامل به مؤلفه‌های عقل، لذت و دوستی، تئوری فضیلت و سعادت را حول محور «اعتدال» تعریف می‌کند، لیکن، با توجه نگاه غیرتوحیدی وی به خدا و جهان و عدم توجه او به معاد، قادر نیست که مدل موفق‌تری از مفهوم و مصداق سعادت ارائه کند. برخلاف ابن مسکویه که با جهان بینی توحیدی میکوشد تا همین معانی را برپایه معرفت نفس، عقل و شرع تبیین نماید، سعادت را به دو قسم دنیوی و اخروی تقسیم نموده و مصداق واقعی سعادت را قرب الهی معرفی می‌کند.

۳۷

۱. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول) drsajedi@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه شیراز (مقاله حاضر برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد

فلسفه کلام اسلامی میباشد.) hajardarayi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۵ تاریخ تأیید: جلسه هیئت تحریریه ۹۳/۱۱/۲۹



همچنین، هردو بر تعریف سعادت به خیر متعالی (خیر اعلی) تأکید می‌ورزند، لیکن، از آنجا که مبانی اندیشه اخلاقی آنها با یکدیگر متفاوت بوده، لوازم اندیشه آنان نیز با یکدیگر متفاوت خواهد شد.

**کلید واژه‌ها:** ارسطو، ابن مسکویه، خیر اعلی، اعتدال، فضیلت.

\* \* \*

### مقدمه

مفهوم سعادت، پیوسته از مفاهیم پرابهام بشری بوده و در عین حال از مباحثی است که در اخلاق و فلسفه اخلاق همواره مورد بحث قرار گرفته است و دغدغه خاطر فیلسوفان، متکلمان و عالمان علم اخلاق بوده است. این مسئله یکی از مباحث اخلاقی جذاب و بنیادینی است که قرن‌ها توجه محدثان، ادبا، عالمان اخلاق و فیلسوفان اخلاق را بسمت خویش معطوف ساخته است. مفهوم سعادت در حقیقت، همان چیزی است که رسیدن به آن هیچگونه ندامت و پشیمانی در بر ندارد و سعادت همان میزان برخوردار از کمال انسانی است که آدمی هر اندازه از کمال بهره برده باشد و به غایت خویش نزدیکتر گردد، به سعادت رسیده است و در مقابل، شقاوت نیز عبارت است از محروم شدن از کمال انسانی. همانگونه که تفکر فلسفی پیرامون اخلاق به دوران یونان باستان می‌رسد، مسئله سعادت نیز از آن دوران مورد توجه بوده است؛ مثلاً بحث اصلی سقراط، افلاطون و ارسطو<sup>(۱)</sup> در اخلاق متمرکز بر سعادت بوده است و هدف فلسفه اخلاق آنان، بیان مفهوم سعادت و چگونگی وصول به سعادت و شرایط آن بوده است. در جهان اسلام نیز مسئله سعادت یکی از مباحث مهم دینی و اخلاقی بوده و هست، زیرا در قرآن و سنت - بعنوان اصلیت‌ترین منابع اخلاق اسلامی - این مسئله مورد توجه تام می‌باشد و علمای اخلاق نظیر فارابی، ابن مسکویه رازی<sup>(۲)</sup>، خواجه نصیرالدین طوسی، فیض کاشانی و... به پیروی از کتاب و سنت و همچنین براهین عقلی، بحث سعادت را مورد مذاقه و بررسی قرار داده‌اند. همه فلاسفه با وجود اختلاف دیدگاه‌های فراوان در زمینه اخلاق در این امر متفق‌القولند که مسئله سعادت، یکی از مهمترین مسائل زندگی انسان است. میتوان گفت نوع اظهار نظر یک فیلسوف درباره سعادت به نوع جهانی و انسان‌شناسی او بستگی دارد. موضوع سعادت را از منظر ارسطو و ابن مسکویه، دو متفکر و شخصیت فلسفی، از حیثیات مختلف میتوان مورد کندوکاو قرار داد. سعادت از

۳۸



دیدگاه این دو اندیشمند، برحسب شخصیت، نوع نگرش و جهان بینی، موقعیت فردی و اجتماعی و سایر شرایط متفاوت است. با توجه به اینکه مسئله سعادت ابعاد گوناگونی دارد و از آنجا که بررسی نظریه همه اندیشمندان غربی و اسلامی مجال گسترده‌یی می‌طلبد، در این نوشتار تنها به بررسی سعادت از دیدگاه ارسطو و ابن‌مسکویه رازی خواهیم پرداخت.

### پیشینه مسئله سعادت

همانگونه که گفته شد، تفکر فلسفی پیرامون اخلاق و همچنین بحث درباره مسئله سعادت و چیستی آن از دوران یونان باستان مورد توجه بوده است. در اینجا شایسته است ابتدا پیشینه این موضوع را از منظر مهمترین فلاسفه مورد بررسی قرار دهیم.

### سقراط

او معتقد است تیره‌بختی انسان حاصل نادانی اوست و بزرگترین فضیلت، دانایی است و اشتباهات آدمی از نادانی وی سرچشمه می‌گیرد. میتوان گفت فضیلت بطور کلی چیزی غیر از دانش و حکمت و خردمندی نیست و فضایل عبارتند از: شجاعت، عفت، عدالت و خداپرستی.<sup>(۳)</sup> هدف کوشش فلسفی سقراط، شناختن و دست یافتن به فضیلت است. از دیدگاه وی فضیلت نیز آموختنی است. فضیلت آموخته شده، فرد را به خوشبختی و سعادت میرساند.<sup>(۴)</sup> با توجه به این توصیفات، سقراط، فلسفه اخلاق خود را برپایه معرفت بنا نهاده و از اینرو معرفت را با فضیلت یکی میدانند و از آثار سقراط اینگونه برمی‌آید که اصلیتین دغدغه وی همان اخلاق فضیلت‌محور و سعادت است.

### افلاطون

او نیز همانند استاد خود، سقراط، عمل نیک را نتیجه عمل به نیکی میدانند و بر آن است که اگر مردمان نیکی را بشناسند به بدی نمی‌گیرند. افلاطون همانند سقراط بر نقش فضیلت در سعادت‌مندی انسان تأکید دارد، اما عنصر مهم دیگر در دستیابی به سعادت را «عدالت» میدانند. فلسفه افلاطون بر این امر استوار است که محسوسات عالم، ظاهر و تغییرپذیرند. آن چیزی که دیده میشود، حقیقت نیست و ما در این عالم فقط سایه‌های حقیقت را مشاهده میکنیم. بر مبنای مُثُل افلاطونی، فرد برای

۳۹



علی محمد ساجدی، هاجر دارائی‌تبار؛ سعادت از منظر ارسطو و ابن‌مسکویه رازی

رسیدن به سعادت لازم است از عالم محسوسات عبور کرده و خود را از تاریکی درون غار به روشنایی بیرون رسانده و مسیر کمال نفس را طی کند که همان میل به سعادت است. سعادت کامل، همان تعقیب مهمترین و عادلترین نفوس است. سعادت شامل معرفت خدا نیز هست و این امر بواسطه پیروی از فضیلت بدست می‌آید. افلاطون در رساله *تئیتوس* مینویسد: باید بکوشیم هرچه زودتر از این عالم به عالم خدایان بگریزیم تا آنجا شبیه خدایان شویم؛ چراکه در آن عالم، سعادت حاکم است.<sup>(۵)</sup> بنابراین، سعادت در نگاه افلاطون مشروط به خارج شدن انسان از عالم تاریکی و محسوس و وارد شدن در وادی عالم مثال (نامحسوس) و وصول به معرفت حقیقی، یعنی نیل به سعادت آدمی میباشد.

### ارسطو

از دیدگاه او، سعادت فعالیتی منطبق بر فضیلت است. هم مطلوب بالذات و هم خودبسنده است، به این معنی که از طرفی آن را بخاطر خودش آرزومندیم و از طرف دیگر به هیچ نیرویی وابسته نیست.<sup>(۶)</sup> اندیشه ارسطو در طرح بحث سعادت و راههای وصول به آن، دارای مبانی است که تفصیل این مبانی و مسئله سعادت در قسمتهای آتی نوشتار خواهد آمد.

### فارابی

وی نخستین فیلسوفی است که در جهان اسلام به بحث پیرامون فلسفه آفرینش و سعادت آدمی پرداخته است. از نظر او سعادت حقیقی پس از مرگ در جهان آخرت، زمانی که حجابها کنار زده میشود، نصیب انسان میگردد. زمانی سعادت واقعی میسر است که فرد در میان امت مدینه فاضله زندگی کند. کمال و سعادت در رابطه با دیگران از طریق همکاری محقق میگردد.<sup>(۷)</sup>

### ابن سینا ۴۰

در نگاه او برترین انسان کسی است که نفس وی بصورت عقل بالفعل تکامل یافته و نفس او بتواند با عالم عقول متحد گردد و اخلاقی را که سرچشمه فضایل عملی است، بدست آورده باشد.<sup>(۸)</sup> وی معتقد است سعادت دنیوی با عمل به دستورات شرع و پایبندی به آن و سعادت اخروی با پاکسازی نفس بدست می‌آید.<sup>(۹)</sup> بطور کلی میتوان گفت ابن سینا سعادت انسان را رسیدن به کمال قوه عاقله



و اتحاد نفس انسانی با عالم عقول مجرده میدانند که در نگاه او، کاملترین و عالیترین مرتبه سعادت انسانی، سعادت عقلی است.

### ابن مسکویه

سعادت در نگاه او امری است که نسبت به صاحبش خیر است و برای او کمال محسوب میشود و سعادت هر موجودی در آن خصوصیتی است که بوسیله آن از دیگر موجودات متمایز میگردد.<sup>(۱۰)</sup> نظریه سعادت مسکویه دارای مبانی است که وجودشان حائز اهمیت است. در بخشهای بعدی نوشتار حاضر به طرح مبانی اندیشه و نظریه سعادت وی خواهیم پرداخت.

### غزالی

اخلاق غزالی و نظریه سعادت او مرکب از عناصر گوناگون است؛ یعنی غزالی در نظریه خود، از عناصر اخلاقی، فلسفی، اسلامی و صوفیانه بهره برده است. بطور کلی، وی سعادت آدمی را در معرفت خداوند میداند و خداشناسی را مشروط به خودشناسی و معرفت نفس معرفی میکند. او میگوید: سعادت هر چیزی در آن است که لذت و راحتی وی در آن باشد و لذت هر چیزی در آن است که مقتضی طبعی باشد که وی را برای آن آفریده‌اند.<sup>(۱۱)</sup> در نگاه غزالی، برای تحصیل سعادت، اشتغال به علم و عمل واجب است.

### ملاصدرا

سعادت از دیدگاه او رنگ و بوی عرفانی و دینی دارد و دارای مایه‌های عقلی میباشد. بعقیده وی، انسان سعادت‌مند معادل انسان کامل بوده و ازاینرو برخی ویژگیهای انسان کامل و سعادت‌مند در نظر او عبارتند از: انس با خدا، التزام به احکام شرع، عشق به خدا، دوستدار مرگ بودن، انشراح صدر داشتن و...<sup>(۱۲)</sup> بنابراین مطابق دیدگاه ملاصدرا انسان با پابندی نسبت به امور مذکور میتواند به سعادت دنیوی و اخروی دست یابد.

بطور کلی میتوان گفت اخلاق اسلامی همچون اخلاق مسیحیت اساس دینی دارد و عملی را خیر و اخلاقی میدانند که رضای حق در آن باشد و خداوند بندگان را به انجام آن امر فرموده است. اسلام به پاکیزه گردانیدن روح اهمیت میدهد، اما

۴۱



علی محمد ساجدی، هاجر دارائی تبار؛ سعادت از منظر ارسطو و ابن مسکویه رازی

تن را بیمقدار نمیکند و زندگی دنیوی را خوار نمیدارد، بلکه هم به زندگی مادی و دنیوی توجه دارد و هم به زندگی معنوی و اخروی و سعادت را معلول توجه به هر دو جهان میداند.<sup>(۱۳)</sup>

### مبانی اندیشه اخلاقی ارسطو و ابن مسکویه

بررسی مسئله سعادت از نگاه این دو اندیشمند، نیازمند بررسی مبانی فکری آنان دارد، از اینرو شایسته دیدیم تا مبانی اندیشه اخلاقی هر یک از ایشان، را بعنوان زیربنای فکری تمام مباحث اخلاقی آنان، مورد بررسی قرار دهیم تا بتوانیم فهم صحیح و چارچوب مناسبی از موضوع مورد بحث ارائه دهیم. مبانی مطرح شده عبارتند از: مسئله خدا و فطرت خداجوی، عالم و معاد، اراده و اختیار و عقل.

### خدا و فطرت خداجوی

میتوان گفت نوع نگرش انسان به خدا، در تعریف او از سعادت نقش مؤثری دارد. ارسطو برخلاف ادیان توحیدی، خداوند را علت فاعلی جهان نمیداند، چون وی، ماده و عالم را ازلی دانسته و به آفرینش و معاد مورد نظر ادیان الهی اعتقادی ندارد. خدا در نظر او فقط به خود و به کلیات می‌اندیشد و به انسان توجه ندارد. خداوند صرفاً علت غایی جهان است. ارسطو در کتاب *مابعدالطبیعه* مینویسد: «خداوند موجودی است که «محرک نامتحرک» است. او علت غایی جهان است و جهان به عشق او برای تشبه به او حرکت میکنند.» ارسطو بر این اساس، تمایز میان خدا و جهان را اینگونه میدانند: «خدا، فعلیت محض است، اما جهان از ماده و صورت ترکیب یافته است.»<sup>(۱۴)</sup>

از آنجا که ارسطو به حصول تمامی علوم در این جهان اعتقاد دارد، وجود خدا را جزء ادراکات فطری نمیداند، چراکه نظریه وی در باب حصول معرفت شامل دو قسمت اصلی است: (۱) ذهن در ابتدا واجد هیچ معلوم و معقولی نیست و تمام ادراکات در همین جهان برای نفس حاصل میشود. (۲) ادراکات جزئی مقدم بر ادراکات کلی است.<sup>(۱۵)</sup> از طرف دیگر، بطور کلی میتوان گفت با توجه به اینکه ارسطو، عالم را ازلی میداند و نگرشی غیرتوحیدی به خدا دارد، پس نمیتواند فطرت خداجو را بپذیرد. از دیدگاه ابن مسکویه، خداوند فیاض علی‌الاطلاق جهان و جهان حادث است. خالق، ازلی و سرمدی است و مخلوق، حادث و زوالپذیر و ازلیت عالم با توحید در خالقیت ناسازگار است. بنابراین، خداوند علاوه بر علت غایی جهان، علت فاعلی آن نیز هست.

۴۲



ابن مسکویه در تهذیب الاخلاق از عشق الهی سخن میگوید و معتقد است:

خداوند موجودی است که اگر انسان بتواند با چشم عقل آن را مشاهده کند و محبت او را در دل خود بپروراند، خیر و افاضاتی به انسان میرسد که وصف ناشدنی است. آنوقت است که آن انسان با خدا به مرحله اتحاد رسیده است. در نتیجه، معرفت الهی برای او حاصل گشته است.<sup>(۱۶)</sup>

از نگاه ابن مسکویه، وجود خداوند با ادراکات فطری انسان قابل درک بوده و جزء ادراکات فطری انسان است. وی براساس اعتقاد به دین مبین اسلام، وجود خداوند را بینای از دلیل میداند. این ساختمان فکری انسان است که برای دستیابی به ادراکات فطری همچون ادراک خداوند بعنوان خالق عالم نیاز به استدلال ندارد. هر انسان، خداوند را هر آینه در خود مییابد.

### عالم و معاد

با توجه به نگرش ارسطو نسبت به خدا، وی عالم را ازلی میداند. پیش از ارسطو، افلاطون معتقد بود که علاوه بر «خیر مطلق» یعنی خدا، «مُثُل» نیز مجرد و ازلی هستند. ارسطو ماده و صورت (اجزاء تشکیل دهنده عالم) را ازلی میدانست<sup>(۱۷)</sup> و از نظر او تنها فعل خداوند این است که موجودی (= ماده) را موجود (= متحرک) نموده است. پس خداوند هیچ توجهی به انسان ندارد، چون توجه برای او نقص است.<sup>(۱۸)</sup> پس با این توصیفات، خدای ارسطو، قانون و شریعتی نیز برای انسان نفرستاده و انسان نیز موظف به انجام کاری نبوده و در نتیجه، هیچ پاداش و کیفری وجود ندارد و نیاز به ارتباط با خداوند هم نیست. بنابراین، معادی نیز در کار نیست. متفکران دینی و فلاسفه اسلامی، همواره ازلی بودن عالم را مورد انتقاد قرار داده‌اند، زیرا آن را با عقیده به توحید ناسازگار میدانند. در نگاه فلاسفه اسلامی، از جمله ابن مسکویه، خداوند، عالم را براساس فیض خویش خلق کرده و عالم حادث است. از منظر متفکران مسلمان، خداوند همیشه نسبت به انسانها لطف و توجه دارد و راهنمای همیشگی آنان است و این راهنمایی را از طریق ارسال پیامبران و آوردن قانون الهی و شریعت توسط آنان بر انسان آشکار نموده است. بنابراین، انسان در مقابل انجام افعال اختیاری خویش، مستحق ستایش یا نکوهش و پاداش یا کیفر است و از آنجا که این جهان، ظرفیت رسیدگی به تمامی اعمال انسانی را ندارد، پس

۴۳



علی محمد ساجدی، هاجر دارائی تبار؛ سعادت از منظر ارسطو و ابن مسکویه رازی

جهانی دیگر باید، تا انسان به پاداش یا کیفر اعمال خویش دست یابد و این مهم، بر نقش وجود عدالت و حکمت خداوند در جهان تأکید میکند. پس معاد در اندیشه ابن مسکویه و دیگر متفکران اسلامی بعنوان اصلی اساسی و مهم، نقش ایفا میکند.

### اراده و اختیار

ارسطو در انجام امور بنا را بر وجود اراده و اختیار میگذارد. در نگاه او فعل ارادی، فعلی است که مبدأ آن در ذات فاعل باشد و فاعل بر وقوع آن آگاهی داشته باشد. آنچه از اراده انسان ساطع میشود، مورد تحسین یا تقبیح قرار میگیرد، در صورتی که آنچه بدون اراده منتخب انجام میگیرد، مورد عفو و حتی ابراز ترحم قرار میگیرد. اراده بخصوص معطوف به عاقبت (هدف) است، در صورتی که اختیار مربوط به وسایل، جهت نیل به مقصود است.<sup>(۱۹)</sup> ابن مسکویه انجام فعل اخلاقی را بسته به اختیاری بودن آن میداند و یکی از ارکان خیر بودن افعال را همان چیزی میداند که از اراده انسانی نشئت گرفته باشد. وی کمال و سعادت انسان را در پرتو اراده ممکن میداند و معتقد است خیر و سعادت نصیب کسی میشود که با اراده و اختیار، تحصیل فضایل اخلاقی کند و سعادت، غایت هر عمل و فعلی است که انسان از روی اراده و اختیار انجام میدهد.<sup>(۲۰)</sup> بنابراین، یکی از مبانی و معیارهای مهم در مسئله سعادت، اختیاری بودن فعل در انجام آن است.

### عقل

ارسطو جایگاه ویژه‌ی برای عقل قائل است و نظریه اخلاقی وی از آن جهت عقل‌گرایانه است که در آن «عقل» عالیترین قوه انسان و «تأمل» یا «تفکر» عالیترین فعالیت عقل محسوب میشود. وی معتقد است عقل باید همیشه بر انتخابهای انسان حکم کند. قوه عاقله عبارت است از تشخیص آنچه برای فردی دارای مزیت است. تصمیم عاقلانه نوعی تصحیح و تصویب کنکاشانه است.<sup>(۲۱)</sup> ارسطو مصداق انسان عاقل را انسان صاحب اعتدال معرفی میکند؛ انسانی که همواره از عقل سلیم در انجام امور، بهره میبرد. پس با اعتقاد وی انسانیت انسان به عقل اوست و وظیفه خاص انسان اندیشیدن است. ابن مسکویه بدلیل تأثیرپذیری از مکتب مشائیان بویژه آراء ارسطو، در آراء خود به موضوع عقل بهای بسیاری میدهد. و عقل را عامل امتیاز انسان میداند. با اعتقاد ابن مسکویه، اعلی مرتبه قوه عاقله این است که در پی کسب فضایل و معارف باشد تا بدینوسیله خود را از جسم و ماده دور کند و

۴۴





سرانجام به کسب فضایل نایل آید. وی بر این باور است که فضیلت یا علو عاقله همانا جویای معرفت است؛ یعنی وظیفه اصلی و ذاتیش تحقیر جسمانیت و مادیات است؛ «اندازه و ارج قوه عاقله برابر است با میزان پرورش چیزهایی که بالطبع متعلق به اوست و نیز پرهیز از هر آن چیزی که متعلق به بدن است.»<sup>(۲۲)</sup> بنابراین، میتوان دریافت که امتیاز اصلی انسان و در نتیجه ارزش ذاتی او به قوه عاقله اوست که بوسیله آن میتوان به کمال رسید و معارف عالیه را درک کرد. (این مؤلفه را در قسمت سعادت ابن مسکویه بیشتر شرح خواهیم داد).

### سعادت در اندیشه ارسطو

ارسطو، سعادت را معادل خیر متعالی (اعلی) میدانند و معتقد است هر آنچه را که بتوان خیر متعالی نامید بنوعی سعادت است:

خیر متعالی یا اعلی، مفهومی اساسی در نظریه‌های اخلاق یونان باستان و اخلاق مسیحی است. خیرهایی که آدمیان میجویند جملگی هم‌رتبه نیستند و در این میان بنا بر رأی فلاسفه اخلاق باستان، بالأخص ارسطو، یک خیر ذاتی هست که برتر از خیرهای دیگر مینشیند. سعادت، لذت و فضیلت از جمله اموری است که خیر اعلی محسوب شده است.<sup>(۲۳)</sup>

خیر متعالی، چیزی است که پیوسته آن را بنا به ذات خودش آرزومندند نه بدلیل دیگر. پس بنظر میرسد چنین موهبتی در درجه اول، سعادت باشد.<sup>(۲۴)</sup> دو ویژگی بسیار مهم سعادت از نظر ارسطو که مورد تأیید شارحان و مفسران آراء ارسطو نیز هست عبارت است از: ۱) سعادت، مطلوب بالذات است؛ یعنی پیوسته آن را بنا به ذات خودش آرزومندند نه بدلیل دیگر. ۲) خودکفاست یعنی به هیچ شیء و نیرویی وابسته نیست.<sup>(۲۵)</sup>

بهترین تعریف ارسطو از سعادت از این قرار است: «سعادت فعالیتی منطبق بر فضیلت است و کاملاً مبرهن است که آن فعالیت همان است که منطبق بر کاملترین فضیلت است؛ یعنی فعالیتی ناشی از عالیترین قسمت انسانی (روح).»<sup>(۲۶)</sup>

سعادت در نگاه ارسطو به دو عامل مهم و اساسی بستگی دارد؛ یکی نیل به فضیلت و دیگری اختیار. فضیلت اساسیترین عنصر در دستیابی به سعادت است و آدمی برای برخوردار شدن از سعادت باید در انجام اموری که در مقام مخلوقی عاقل،

۴۵



علی محمد ساجدی، هاجر دارائی‌تبار؛ سعادت از منظر ارسطو و ابن مسکویه رازی

برعهده گرفته است، کامیاب شود و در اموری که بر آنها سیطره ندارد، مختار گردد. پس ارسطو، اختیار را یکی از شروط و لوازم وصول به سعادت بشمار می‌آورد. از دیدگاه وی تأمل و اندیشیدن، عنصر اصلی سعادت است. ارسطو به نقش عقل در وصول به سعادت اشاره کرده و میگوید:

شخصی که فعالیت خویش را با عقل منطبق نمود و این نیرو را در نهاد خود پرورش داد، بنظر واجد بهترین صلاحیتها در زندگانی بوده و محبوب خدایان است. پس مرد عاقل، بخصوص از مقربترین افراد درگاه خدایان محسوب {شده} و در نتیجه از سعادت کامل برخوردار میشود. پس مرد عاقل باید خوشبختترین مردان باشد.<sup>(۲۷)</sup>

میتوان گفت از منظر ارسطو، سعادت در دو ساحت افعال فردی و اجتماعی مطرح است: ۱) در حوزه فردی: «از دیدگاه ارسطو، سعادت یک فعالیت خیر است نه یک سرگرمی یا تفریح. بنابراین، سعادت بالاترین معنا و مفهوم زندگی معقول و معنوی است.»<sup>(۲۸)</sup> ۲) در حوزه اجتماعی: وی در این حوزه نیز بر نقش مؤلفه‌ها و لوازمی همانند وجود دوست و اجتماع در وصول به سعادت تأکید میکند. ارسطو، وجود دوست و یار در وادی سعادت را ضروری میدانند. مسلماً بدون وجود یار و همراه و تعاون با یکدیگر، دستیابی به سعادت میسر نخواهد بود. مرد سعادت‌مند به وجود دوستانی که هم‌طبع با وی هستند محتاج است، چراکه دوست دارد کارهای پسندیده را که همه به مذاقش باشند نظاره کند. هاردیه معتقد است:

ارسطو مصادیقی را برای دوستی معرفی میکند. بگفته وی عشق مادر به فرزندش نمونه‌ی آشکار از دوستی غیرمنفعتانه (بی‌منفعت) است. در نگاه وی ازدواج، نمونه مهمی از دوستی است و بنظر میرسد که دوستی میان زن و همسر بوسیله سرشت و ذات انسان موجود میشود.<sup>(۲۹)</sup>

ارسطو در کتاب هشتم و نهم / اخلاق نیکوماخوس از دوستی بحث میکند و میگوید:

دوستی فضیلت است یا دست‌کم همراه فضیلت است. عموماً فکر میکنند که در فقر و سایر پیشامدهای ناگوار، دوستان، یگانه پناهند. دوستی برای جوانان کمک بی‌دریغی است تا از ارتکاب خطاها اجتناب ورزند و در پیران، یاور برای مراقبتهایی که وضعشان ایجاب میکند و مددی برای جبران عدم ظرفیتشان در

فعالیت که ضعف و پیری محکومشان کرده است و برای مردمی که در دوران توانایی خویش هستند، مایه ترغیب در انجام اعمال نیک است. بنظر میرسد که دوستی یک نوع احساس فطری در ذات خالق نسبت به مخلوق و در قلب مخلوق نسبت به خالق است.<sup>(۳۰)</sup>

ارسطو، لذت را شرط سعادت میداند و بر این باور است که لذایذ حسی مسلماً راه خوشبختی نیست. او بیان میدارد که ما اعتقاد داریم که سعادت باید با لذتی همراه باشد لیکن در بین اعمالی که بر وفق فضیلت است اعمالی که به رهبری عقل انجام میشوند بدون تردید اعمالی هستند که بیشتر موجد لذت میگردند و بنابراین عقل فی نفسه شامل لذاتی است که از حیث پاکی و آسایش خاطری که در آنها موجود است، از همه لذات بیشتر دلپذیر است. ارسطو سعادت واقعی و لذت را معادل هم میداند. مراد وی از لذت، لذتی است که المی را به همراه نداشته باشد و لذت کارآمد را همان لذت عقلانی میداند:

از نظر فضیلت اخلاقی، بسیار مهم است که انسان، لذت خویش را از چیزهایی بدست آورد که شایستگی و لیاقت دارا بودن آن را داشته و از امور مذموم و رذائل دوری کند، چرا که این آمادگیها در طول زندگی انسانها دارای مقام والایی نسبت به فضیلت و سعادت است.<sup>(۳۱)</sup>

وی در کتاب سیاست نیز از لذت سخن بمیان می آورد و لذت را از آن انسان فضیلتمند معرفی میکند:

سعادت خود عین هدف است و در نظر همگان، مرادف شادی است و نه رنج. راست است که همه مردمان درباره نوع لذتی که از سعادت برمیخیزد همداستان نیستند و هرکس آن را برحسب شخصیت و منش خویش درک میکند ولی برترین لذتها که انگیزنده گرانمایه ترین ملل و اسباب باشد، فقط از آن با فضیلت ترین مردمان است.<sup>(۳۲)</sup>

یکی از عناصر بسیار مهم در اندیشه اخلاقی ارسطو در زمینه سعادت «فضیلت» است. میتوان گفت اخلاق در یونان باستان، فضیلت محور است. چراکه سقراط، افلاطون، ارسطو و فیلسوفان بعد از آنان یکسره در حال تعلیم فضیلت و اخلاق فضیلت محور بودند. در آراء ارسطو، فضیلت همان ملکه‌هایی چون شجاعت، عفت،

حکمت و عدالت است که به آن حد وسط یا اعتدال نیز گفته میشود. ارسطو در آراء اخلاقی خود، شدت بر فضیلت تأکید میکند و از این تأکید اینگونه برداشت میشود که هدف اصلی اخلاق ارسطویی، دست یافتن به فضیلت است. وی فضیلت را متعلق به عقل میداند. قاعده «حدوسط» یا «اعتدال» او را میتوان نظامی فوق‌العاده نبوغ‌آمیز در عصر و روزگار زیستش معرفی کرد.

بطور کلی ارسطو بر این باور است که اگر بخواهیم درباره اخلاق به شکل منسجم و پسندیده‌یی مطالعه نمایم باید به تحقیق پیرامون فضایل اخلاقی پردازیم و این امر از روی اراده و اختیار توسط شخص انجام میشود.

در نگاه ارسطو فضیلت یک نوع حد وسط است، زیرا هدفی که تعقیب میکند برقراری تعادل بین دو انتهاست. فضیلت سجه است که بنابر اراده شخص کسب میشود و نسبت به ما عبارت است از قیاس و اندازه در رفتار متفکرانه، با مطابقت با موازین عقلانی و آن حد مدار است بین دو انتهای بدفرجام که یکی افراط باشد و دیگری تفریط و نقصان. نه زیاده‌روی و نه تفریط، هیچیک دارای حد وسط نیست؛ به همان تقدیر که حدوسط صحیح نیز نمیتواند در معرض افراط و تفریط قرارگیرد.<sup>(۳۳)</sup>

از نظر ارسطو فضایل بر دو دسته‌اند: ۱) فضایل عقلانی که فعالیتهای خاص عقل را شکل داده و تنها از طریق تعلیم و تربیت بدست می‌آیند. ۲) فضایل منشی که فضایل بخشهای غیرعقلانی روح بشمار می‌آیند آنگاه که مطیع عقل باشند.<sup>(۳۴)</sup> ارسطو معتقد است این دو دسته از فضایل ترابط خاصی با یکدیگر دارند؛ بگونه‌یی که فضایل اخلاقی (منشی) همواره تحت نظارت فضایل عقلانی هستند. وی لوازم دیگری همچون ثروت، شهرت، آرامش، صحت بدن و... را نیز در دستیابی سعادت، ملاک قرار میدهد و سعادت را معطوف به زندگی اجتماعی میداند و بر این باور است که بدون زندگی در اجتماع و بتنهایی، رسیدن به سعادت منتفی است. این موضوع را میتوان از مطالبی که او در زمینه ضرورت وجود دوست در راه دستیابی به سعادت بیان میکند، دریافت. وی در کتاب چهارم سیاست اینگونه مینویسد:

سعادت راستین در آن است که آدمی، آسوده از هرگونه قید و بند با فضیلت زیست کند و فضیلت نیز در میانه‌روی است. همین معیار باید درباره خوبی و بدی یک حکومت و سازمان آن درست باشد، زیرا سازمان و حکومت هر

کشور نماینده شیوه زندگی آن کشور است.<sup>(۳۵)</sup>

اما سعادت هر کشوری نیز پیرو اصول سعادت فرد است، پس فقط کشوری میتواند بهتر و برتر از کشورهای دیگر بشمار آید که شاد باشد و درست زیست کند. از اینرو سعادت فرد و اجتماع یکی است.<sup>(۳۶)</sup>

مور در کتاب *ارسطو بیان میدارد*: اینکه ارسطو گفته است، سعادت مطلوب بالذات و خودکفاست، به این معنی است که انسان، سعادت را تنها بخاطر خودش دنبال میکند؛ «مطابق نظر وی، موافقت کلی وجود دارد که تمامی انسانها، تجربه مستغنی و مجردی را جستجو میکنند که به آن سعادت میگویند. پس سعادت امری خودبسنده است و هیچکس سعادت را مثلاً بخاطر عدالت بودنش ستایش نمیکند.»<sup>(۳۷)</sup>

نکته شایان ذکر اینکه نقش «خدا» یا «خدایان» در اخلاق ارسطو و مسئله سعادت در نگاه او بسیار کم‌رنگ است. وی در زمینه ارتباط مسئله خدا با سعادت به نکته قابل تأمل و مهمی اشاره نمیکند. او در آراء اخلاقی خود اغلب از عبارت «خدایان» استفاده میکند و آنان را متعلق تأمل نمیداند؛ «اگر که بگوییم سعادت موهبتی است که از جانب خدایان اهدا نشده، بلکه از راه کسب فضیلت یا بعضی مطالعات یا تمرینات کسب میشود، باز در ردیف چیزهایی به حد اعلاست.»<sup>(۳۸)</sup>

ارسطو در نظریه سعادت بیش از این از خدا بحث نکرده و نقش دیگری برای خدا در خصوص سعادت قائل نیست. خیر نهایی ارسطو، نه تنها برای فردی از آحاد است بلکه خیر خانواده، دوستان و همشهریان را نیز دربرمیگیرد. لازمه نیکبخت حقیقی بودن این نیست که انسان برکنار از دیگران بخوبی زندگی کند، بلکه کسانی که با او ارتباط دارند نیز باید از زندگی خوبی برخوردار باشند. در نظر ارسطو نیکبختی و سعادت بسیار شبیه یک پدیده اجتماعی است. در حقیقت خیر اصلی انسان، ایفای خوب نقش رکنی از نفس اوست که مختص انسان بما هو انسان است و این نقش دارای منشأ عقلانی است که همان فعالیت عقلی میباشد. پس خوب بودن و سعادت‌مندی انسان در گرو خوب ایفا کردن این نقش است.

۴۹

### سعادت در اندیشه ابن مسکویه

ابن مسکویه برخی از شالوده‌های اصلی در زمینه اخلاق نظری را وامدار ارسطوست. وی کتاب *تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق* را بتصریح خود با استعانت از کتب و رسائل اخلاقی ارسطو نوشته است؛ البته با ترتیب و تهذیبی بهتر و تحقیقاتی

علی محمد ساجدی، هاجر دارائی تبار؛ سعادت از منظر ارسطو و ابن مسکویه رازی



بیشتر در این زمینه. لیکن وی با توجه به تأییراتی که از ارسطو پذیرفته، در کنار براهین و استدلالات عقلی که بمنظور تحکیم نظریات خود می‌آورد، به آنان رنگ و بوی دینی و مذهبی می‌دهد و این مهم به این دلیل است که او پرورش یافته در دامان مکتب اخلاقی اسلام است. از دیدگاه ابن‌مسکویه، سعادت، غایت زندگانی اخلاقی انسان است و باتوجه به اینکه سعادت فردی، بخشی از سعادت عمومی جامعه بشمار می‌آید، سعادت را تنها از راه زندگی اجتماعی و شهری میتوان کسب کرد و فرد انسانی هرگاه عضو جامعه‌یی نباشد، از سعادت بهره نخواهد برد. ابن‌مسکویه با بیان این رأی ارسطو که دستیابی به سعادت در حیات دنیوی امکانپذیر است، به دو نوع سعادت دنیوی و اخروی قائل است و دستیابی به سعادت تام را تنها به تحصیل هر دوی آنها میداند. مهمترین منابع ابن‌مسکویه در نگارش آراء اخلاقی عبارتند از: قرآن و احادیث رسول اکرم (ص) و دیگر احادیث و روایات معصومین (ع) و نیز اخلاق نیکوماخوس ارسطو، آثار افلاطون همچون جمهوری، اخلاقیات اندرزگوی یونانی. «ابن‌مسکویه نیز سعادت را خیر عمده انسان تلقی میکند و سعادت را با تحقق وصول به خدا و مقامی که انسان بخاطر صفت خاصش بدست می‌آورد، چیزی میداند که همه چیز بسوی آن حرکت میکند.»<sup>(۳۹)</sup>

ابن‌مسکویه بر این باور است که سعادت نسبت به صاحبش خیر است و برای او کمال است و سعادت هر موجودی به این است که در آن خصوصیت و مرتبه‌یی که از باقی موجودات امتیاز یافته، کامل گردد و به متهای کمال لایق خود برسد و چون کمال و تمامیت انسان به همان قوه ممیز است بنابراین وقتی کامل میگردد که در این خصوصیت ممتاز گردد.<sup>(۴۰)</sup>

وی همانند ارسطو سعادت را خیر عمده انسان تلقی میکند و آن خیر را چیزی میداند که همه چیز بسوی آن حرکت میکند. ابن‌مسکویه سعادت را خیر اضافی میداند و چنین استدلال میکند که سعادت نسبت به اشخاص، متفاوت بنظر میرسد؛ یعنی سعادت هر نوعی و شخصی غیر از نوع و شخص دیگری است و سعادت هر موجودی در تمامیت و کمالی است که مخصوص به اوست.<sup>(۴۱)</sup> اکثر علمای اخلاق اسلامی، ورود به وادی اخلاق را با بحث خودشناسی آغاز کرده‌اند. ابن‌مسکویه نیز برای شروع مباحث اخلاقی خود از جمله سعادت، ورود به این وادی را منوط به معرفت نفس میداند؛ «نخستین قدمی که انسان بسوی سعادت برمیدارد و به مراتب

۵۰



عالیه صعود مینماید، عبارت از معرفت نفس و اشتیاق به تحصیل علم.»<sup>(۴۲)</sup> علمای اخلاق اسلامی معتقدند راز سعادت - دنیوی و اخروی - شناخت خود است و با خودشناسی میتوان خدا را شناخت. خودشناسی مایه پیدایش اشتیاق به آراستن خود به فضایل و پیراستن خویش از رذائل است. بنابراین، ابن مسکویه نیز مانند بسیاری از اخلاقیون بر معرفت نفس و خودشناسی در وادی اخلاق تأکید دارد و خودشناسی را مقدمه خداشناسی میداند. چرا که خودشناسی موجب ریشه‌کن کردن صفات رذیله در درون خود و سبب بروز محسنات و نیکیها میگردد و سرانجام موجب تقرب به خدا و معرفت به او میشود.

یکی از لوازم بسیار مهم جهت وصول به سعادت، عقل و نقش آن در این زمینه است. اگر نیروی عقل قوی باشد و خیر و شر و مصلحت و مفسده را خوب تشخیص دهد و تسلط خود را بر نیروهای دیگر حفظ کند، انسان در راه صحیح قرار میگیرد و بطرف سعادت ابدی پیش میرود. مؤلفه عقل بعنوان مؤلفه‌یی بسیار مهم از جایگاه ویژه‌یی در نظریه ابن مسکویه برخوردار است؛ زیرا از طرفی آن را در ضمن تعریف سعادت مطرح کرده و از طرف دیگر، تأثیر شدیدی در این زمینه از ارسطو پذیرفته است. اما ابن مسکویه در کتاب *الفوز الاصح* بر این باور است:

تبعیت انسان از قوه شهویه و غضبیه، بعنوان انحطاط نفس هستند که انسان را از سعادت باز میدارند. اما اگر نفس در مسیری که عقل برای او مشخص میکند قدم بردارد، هرگز از مسیر سعادت حقیقی خارج نميگردد. اما اگر عقل مغلوب این دو قوه گردد، در اینصورت انسان نسبت به گناهان تمایل پیدا کرده و از فرمان عقل که اول پیامبر الهی بسوی مردم است، خارج میشود و بسمت شقاوت روانه میشود.<sup>(۴۳)</sup>

همچنین وی در تأکید بر این عنصر مهم مینویسد: «هر که را عقل روزی کردند، اسباب سعادت او را مهنی شد که غایت همه مطلوبها و نهایت همه مرادهاست.»<sup>(۴۴)</sup> یکی از اساسیترین عناصر در آراء اخلاقی ابن مسکویه که وی را از ارسطو و آرائش متمایز کرده است، عنصر شرع و توجه به شریعت است. ابن مسکویه بدلیل پرورش یافتن در دامان مکتب اخلاقی اسلام و تأثیرش از این مکتب، این عنصر را بعنوان یکی از عناصر بسیار مهم در راه وصول به سعادت معرفی میکند. دلیل این امر هم کاملاً مبرهن است که به موجب اعتقادش به خداوند یکتا و دین مبین اسلام

۵۱



علی محمد ساجدی، هاجر دارائی تبار؛ سعادت از منظر ارسطو و ابن مسکویه رازی

است. وی در *تطهیر الاعراق* مینویسد: «کسی که در ابتدای دوران کودکی موفق نشد به وظایف و آداب شرعیه عادت کند، پس از سعادت‌تی که برای آن خلق شده، بازمانده است. اما باز هم با کمال و جدّیت در این راه میتواند عادت خویش را تغییر دهد.»<sup>(۴۵)</sup> او در کتاب *الفوز الاصح* نیز بر نقش شریعت تأکید بسیار داشته و بر نقش آن در دستیابی به سعادت اصرار می‌ورزد: «وی معتقد است که انسان باید برای دستیابی به سعادت علاوه بر فرمانهای عقلی، از فرمانهای مربوط به شریعت که برای او معین شده پیروی کند.»<sup>(۴۶)</sup>

یکی دیگر از عناصر وصول به سعادت، لذت است. کمال یعنی مرتبه‌یی از وجود که با موجود سنخیت دارد و موجب بارورتر شدن وجود آن موجود میشود و اگر چیزی را بدست آورد که با او سنخیت دارد، از آن لذت میبرد. پس کمال با درک لذت توأم است. از اینرو سعادت‌مند کسی است که وسایل لذت بطور مداوم برای او فراهم است و سعادت و کمال ملازم یکدیگرند. ابن‌مسکویه در کتاب *تطهیر الاعراق*، آنچنان به بحث سعادت پرداخته اما یکی از مهمترین نشانه‌های سعادت را داشتن لذت روحانی میداند و در این راه، هم بر لذت عقلانی و هم بر لذت روحانی تأکید می‌ورزد.

وی نشانه سعادت را در این میداند که انسان در خوشی و ناخوشی به قضای الهی رضایت دهد و در مقابل آن تسلیم باشد و دائماً به یاد خداوند مشغول باشد و طمعه‌های بی‌جا را از نفس خویش بیرون کند.<sup>(۴۷)</sup>

اما عنصر «اعتدال» همان اصلی است که در آراء ارسطو با نام «فضیلت» از آن یاد شده است. ابن‌مسکویه در *تطهیر الاعراق*، حدوسط یا اعتدال را به نقطه وسط یک دایره تشبیه میکند که هرگاه این نقطه به یکی از دو طرف دایره نزدیک شود، به همان میزان به افراط و تفریط نزدیک شده است که باعث ایجاد صفات رذیله در انسان میگردد و فضیلت و سعادت هنگامی برای انسان پدید می‌آید که قوای سه‌گانه یعنی ناطقه، غضبیه و شهویه هریک به وظیفه خود عمل نمایند و به طرف افراط و تفریط نروند. او معتقد است:

۵۲

با رعایت حد اعتدال و بکارگیری عقل در قوه ناطقه، غضبیه و شهویه، بترتیب فضایی با نامهای حکمت، شجاعت و عفت حاصل میشود و هرگاه این فضایل تحقق یافت، هریک نسبت به دیگری معقول گردید و به کمال و تمامیت از مجموعه آنان فضیلتی دیگر بنام عدالت ایجاد میشود.<sup>(۴۸)</sup>





ابن مسکویه وقت زیادی را صرف علم و معرفت نمود اما آن را بطور پراکنده مورد بحث و بررسی قرار داد. علم‌آموزی یکی از مؤلفه‌هایی است که در آثار او بر آن تأکید بسیار شده و از نگاه وی یکی از راههای وصول به سعادت، علم‌آموزی و اشتیاق به تحصیل علم است. او در کتاب *الهوامل و الشوامل* مینویسد:

علم برای انسان از آن حیث که انسان است کمال محسوب میشود، به صورتی که انسان بوسیله علم از غیر خود امتیاز مییابد؛ یعنی از نباتات، جمادات و بهایم ممتاز میشود. منظور از این «صورت»، شکل، رنگ و سایر عوارض نیست، چرا که انسان بوسیله این امور از غیر امتیاز نمییابد. انسان توسط تشخیص اموری چون خیر و شر، حسن و قبیح و... از یکدیگر امتیاز مییابد...  
«وَ هُوَ انَّ الْعِلْمَ كَمَالُ الْإِنْسَانِ مِنْ حَيْثُ هُوَ إِنْسَانٌ؛ لَإِنَّهُ إِنَّمَا صَارَ إِنْسَانًا بِصُورَتِهِ الَّتِي مَيَّزَتْهُ عَنِ الْغَيْرِ، أَعْنَى النَّبَاتِ وَالْجَمَادِ وَالْبَهَائِمِ...»<sup>(۴۹)</sup>

ابن مسکویه بر اهمیت فراگیری علم اشاره کرده و میگوید اگر خواهی به مقام کمال برسی نخستین وظیفه تو این است که اکتساب علوم شریفه نمایی و قدم به قدم بالا روی و ابتدای تعلیم و تحصیل، فراگرفتن علم منطقی است، زیرا علم منطقی میزان شناختن و تمیز دادن بین صحیح و فاسد علوم است و عقل و فهم را تقویت کرده و ذهن را تصفیه مینماید. پس از تعلم و فراگرفتن علم منطقی، در مقام شناختن حقیقت اشیاء، علم تحقیقی و تعلقی به آنها پیدا میکند و توسعه نفسانی برای وی حاصل میشود.<sup>(۵۰)</sup> سپس مستعد قبول مواهب و عطایای حق تعالی و فیض مخصوص الهی میگردد. ممکن نیست برای انسان کمالی حاصل گردد مگر بعد از آنکه کمال قبل از آن را تکمیل کرده باشد.<sup>(۵۱)</sup> بنابراین وی فراگیری علم را لازمه رسیدن به کمال و سعادت میداند.

اما آراء اخلاقی ابن مسکویه در زمینه تعلیم و تربیت بسیار حائز اهمیت است:

۵۳

چون در ابتدا، ذهن کودک ساده و خالی از هرگونه نقشی است، بلکه رأی و عزیمت به فعلی را نیز از خود نشان نمیدهد، این است که اخلاق دیگران در وی زودتر اثر میکند و تحت تأثیر غیر واقع میگردد. بایستی طفل را متنبه نمایند و به وی بیاموزند که شرافت انسان به فضیلت اخلاقی و حُب کرامت نفسانی است و بخصوص به او بفهمانند که فضیلت و شرافت به عقل و تمیز و دیانت و ایمان بستگی دارد نه به مال و جهات دنیوی و نیز سنن و وظایف



علی محمد ساجدی، هاجر دارائی تبار؛ سعادت از منظر ارسطو و ابن مسکویه رازی

دین را به وی بیاموزند و وی را بر مواظبت احکام و سنن دین اسلام تشویق و ترغیب نمایند.<sup>(۵۲)</sup>

با تعلیم و تربیت، انسان میتواند به کمال لایق خویش دست یابد. اگر انسان مبتلا به فساد اخلاقی گردد، اما در عین حال از حال خود باخبر باشد و بداند که انجام فلان فعل، قبیح است، آن شخص در باطن، خود را سرزنش نموده و درصدد ریشه‌کن کردن آن فعل قبیح برمی‌آید. پس در اینصورت میتواند از طریق تهذیب اخلاق و مداومت در آن و تربیت نفس خود، انجام فعل اخلاقی را در خود ملکه کند و به کمال برسد. ابن‌مسکویه همانند سایر عالمان اخلاق اسلامی، بر نقش تهذیب اخلاق تأکید می‌ورزد و در کتاب *تطهیر الاعراق*، آن را بزرگترین و مهمترین صنعت در اخلاق بشر معرفی میکند. وی *تهذیب اخلاق* را نیز یکی از راههای وصول به سعادت میداند. او غرض از تهذیب را رسیدن به خوبی میداند که به یاری آن، کردار آدمی نیز نیکو میشود و ملکه او میگردد که این جز با آموزش منظم میسر نیست و شرط اول آن، شناخت روان است. چراکه روان در تن آدمی برای وصول به سعادت فرجامین است و آدمی با پیرایش آن به کمال میرسد.<sup>(۵۳)</sup>

ابن‌مسکویه همانند ارسطو برای سعادت، ویژگیهایی را ذکر میکند که عبارتند از: موقتی نبودن، اکتسابی بودن، مختص عقلا بودن و عدم درک کنه سعادت اخروی در دنیا.<sup>(۵۴)</sup> بطور کلی وی به دو نوع سعادت آن‌جهانی و این‌جهانی قائل بوده و معتقد است سعادت آن‌جهانی عبارت است از دستیابی به رستگاری معنوی که در آخرت با فرشتگان و ارواح طیبه شریک است و سعادت این‌جهانی، مادون سعادت آن‌جهانی است که خود ثمره تلاشهای اخلاقی و معنوی انسان است.<sup>(۵۵)</sup>

ابن‌مسکویه مانند هر عالم اخلاقی پرورش‌یافته در مکتب اخلاقی اسلام، سعادت حقیقی را در قرب به درگاه حق تعالی میداند:

از نظر ابن‌مسکویه خداوند موجودی است که اگر انسان بتواند با چشم عقل آن را مشاهده کند و محبت او را در دل خود پیوراند، خیر و افاضاتی به انسان میرسد که وصف شدنی نیست. آنوقت است که آن انسان با خدا به مرحله اتحاد رسیده است. در نتیجه معرفت الهی برای او حاصل گشته است.<sup>(۵۶)</sup>

در مکتب اخلاقی اسلام، ملاک ارزش اخلاقی، همان قرب به درگاه حق تعالی است و باریافتگان به مقام قرب و سعادت حقیقی، از لذایذ برتر و والایی

برخوردارند. قرآن کریم در آیات فراوانی انواع لذایذ و نعمتهای بهشتیان را بیان میکند و تأکید میورزد که این نعمتها با نعمتهای مادی دنیا قابل قیاس نیستند و لذایذی برتر و پایدارتر از لذایذ دنیا هستند.<sup>(۵۷)</sup> کسانی که به بالاترین درجات کمال دست یافته‌اند، افزون بر لذتهای مادی آخرت، از لذتهای معنوی نیز برخوردارند.<sup>(۵۸)</sup> بنابراین، از نظر اسلام، سعادت ابدی انسان، ارزش ذاتی دارد و ملاک آن، مقدار تقوا و قرب انسان به خداوند است.

ابن مسکویه، سعادت را پس از تحمل سختی و مداومت در راه و ثبات قدم در این وادی قابل دستیابی میداند. بنابراین، وی مصداق سعادت را رسیدن به خدا و قرب به درگاه حق تعالی میداند. پس از منظر وی خداوند و تعالیم دین مقدس اسلام از جایگاه والا و ویژه‌یی در وصول به سعادت برخوردارند.

#### مقایسه و تطبیق

حال در بیان نقطه نظرهای این دو متفکر بزرگ، به برشمردن وجوه اشتراک و افتراق آراء ایشان میپردازیم. از وجوه اختلاف این دو اندیشمند، توجه به مسئله خدا و دین در اخلاق است. ارسطو، به وجود «خدا» یا «خدایان» معتقد است و معاد مورد نظر ادیان الهی را نیز قبول ندارد، چرا که از نظر او، خداوند تنها فعلش متحرک کردن است. بنابراین، انسان در مقابل خداوند، مسئول هیچیک از افعالش نیست، پس پاداش و کیفر و بطور کلی معاد نیز بی‌معناست. ابن مسکویه بدلیل آنکه پرورش یافته در دامن مکتب اسلام است، نگرش توحیدی او بر هر چیز دیگر در آرائش غلبه دارد. پس نزد وی، نقش خدا و معاد پررنگ است، اما ارسطو به این عناصر بی‌توجه بوده و اصلیتین دلیل آن نیز نداشتن نگرش توحیدی است. همچنین رابطه توحید و اخلاق در تفکر اسلامی رابطه‌یی بسیار عمیق و تنگاتنگ است. اخلاق اسلامی با توجه و اهتمام به مسئله توحید و فروع آن است که حقیقتاً به اخلاق اسلامی مبدل میشود. ابن مسکویه نیز بعنوان عالم علم اخلاق اسلامی، مهمترین مبنا و اساس اندیشه خود در زمینه اخلاق و مسائل اخلاقی را مسئله توحید و نگرش توحیدی قرار داده است.

یکی دیگر از وجوه اختلاف این دو متفکر که میتوان آن را از فروع اندیشه و نگرش توحیدی یکی و غیرتوحیدی دیگری دانست آن است که ارسطو، وجود خدا را جزء ادراکات فطری نمیداند، چرا که قصد دارد وجود خدا را از راه تجربی اثبات

کند و معتقد است تمامی علوم برای بشر در این جهان قابل حصول است. از طرف دیگر، نزد ابن مسکویه قسمی از انسانها هستند که با عنایت الهی بالطبع و از روی فطرت بسمت خوبیها گرایش دارند و در فطرت خویش سعادت را مییابند و سرانجام سعادت مند میشوند. با توجه به این مهم، میتوان دریافت که ارسطو، تمام تجربیات کسب شده توسط انسان را از طریق علم حصولی میسر میداند و به کشف و شهود و علم حضوری اعتقادی ندارد.

ارسطو و ابن مسکویه در بیان مسئله سعادت، دارای عناصر مشترکی هستند که از جمله میتوان به فضیلت، لذت، عقل، دوستی و... اشاره کرد. تفسیر آنان از این مؤلفه‌ها با یکدیگر دارای اختلافاتی است: اخلاق ارسطو و ابن مسکویه هر دو، در زمینه سعادت، فضیلت محور است. البته ذکر این نکته مهم است که اخلاق فضیلت محور اسلامی برخاسته و منشأ گرفته از نظام یونانی است و این مسئله در کتاب *تطهیر الاعراق* مشهود است، اما این بدان معنی نیست که عالمان اخلاق اسلامی همچون ابن مسکویه به تقلید بی چون و چرای آراء فلاسفه یونانی پرداخته و خود هیچ رأی مستقلی ارائه نداده‌اند، بلکه بررسیهای عمیق و تحلیلهای زیبای عالمان اخلاق اسلامی در این زمینه قابل ستایش است. ابن مسکویه التفات بسیار دقیقی در تبیین نظریه حد وسط و ماهیت فضیلت دارد. از نظر او فضیلت همانند نقطه مرکزی یک دایره است و دیگر نقاط این دایره (غیر از نقطه مرکزی) رذیله محسوب میشوند و ممکن است در مقابل هر فضیلتی بینهایت رذیلت وجود داشته باشد؛ چراکه رذیلت بمعنای انحراف از فضیلت است و هر رذیلتی، رذیلت دیگر را در پی دارد. اما ارسطو در آراء خود، رابطه افراط و تفریط را با حد وسط به خط تشبیه میکند که افراط و تفریط ابتدا و انتهای این خط هستند و حد وسط در وسط این خط قرار میگیرد. ارسطو حتی برای فضایل نیز حد وسط مشخص میکند؛ مثلاً برای «عدالت» قائل به افراط و تفریط است و این امر، قابل تأمل میباشد. بنظر میرسد توجه دقیق ابن مسکویه به مسئله فضیلت و تحلیل آن، ناشی از انگیزه‌های تربیتی او باشد. وی این موضوع را بر اثر باورهای دینی و اعتقاد به جدایی ناپذیر بودن اخلاق از دین اینگونه مورد بررسی قرار میدهد. در مورد معیار لذت، نیز آنگونه که از آراء ارسطو برداشت میشود، وی بر لذت عقلانی تأکید داشته و سعادت را معادل لذت میداند، اما لذت روحانی در نگاه او مغفول باقی مانده است. ابن مسکویه در آراء اخلاقی خود آنچنانکه باید، به بحث لذت پرداخته، اما معتقد است که لذت واقعی زمانی است که رابطه انسان با خدا به اوج خود میرسد و روح

۵۶



انسان از هر قید و بندی آزاد میشود که در اینصورت سعادت حاصل میگردد و لذت معادل سعادت نیست. از دیدگاه وی، علم‌آموزی و اشتیاق به آن، فضیلتِ نفس است و علم با عمل به کمال میرسد. او بر نقش علم فلسفه و حکمت در راه دستیابی به سعادت تأکید میکند. اما ارسطو آنچنان به این موضوع در آراء خود نپرداخته است. ارسطو و ابن‌مسکویه، هر دو، وجود دوست را در زندگی اخلاقی و در نتیجه سعادت انسان الزامی میدانند. ابن‌مسکویه در تعریف سعادت تحت تأثیر ارسطوست. هر دو اندیشمند، سعادت را خیر اعلی میدانند. از نظر ارسطو، سعادت خیر متعالی است که فعالیتی منطبق با فضیلت است و ابن‌مسکویه نیز سعادت را خیر ویژه‌ی معرفی میکند که در میان مردم، تنها سهم افراد و اشخاص خاصی میشود که اسباب وصول به سعادت را برای خویش مهیا کرده و در این وادی بدرستی گام برداشته‌اند. اما در اینکه ملاک خیرمتعالی کدام است، دیدگاه این دو فیلسوف با یکدیگر متفاوت است. نگرش هر دوی ایشان نسبت به عناصر و شروط و نشانه‌های سعادت متفاوت است: ارسطو خیر متعالی و مصداق سعادت را زندگی و تفکر فضیلت‌مندانه میداند و در نگاه او، شرط سعادت، لذت است. البته ناگفته نماند که ارسطو در مقایسه با ابن‌مسکویه، تعریف جامع و تحلیل دقیق و قانع‌کننده‌ی از بحث سعادت ارائه نمیدهد. وی به انسان نمیگوید در حقیقت سعادت واقعی درگرو چیست؛ گویی سعادت امری است که در جایی وجود دارد و در همین جهان و تنها با وجود لوازم مادی، برای تمامی انسانها قابل حصول است. اما ابن‌مسکویه با توجه به نگرش دینیش، مصداق سعادت را قرب به حق تعالی و معرفت او معرفی میکند و شرط آن را معرفت نفس میداند؛ یعنی نتیجه معرفت نفس را معرفت حق میداند. از آنجا که نقش شریعت در نظریه سعادت ابن‌مسکویه پررنگ است، یکی از دلایل تفاوت عمده آراء این دو اندیشمند، آن است که ابن‌مسکویه با تأکید بر سعادت اخروی و آن‌جهانی و روحانی و ترجیح آن بر سعادت دنیوی و اعتقاد به عدم درک کنه سعادت اخروی در دنیا بشدت از دین مقدس اسلام متأثر است و از این جهت از آراء ارسطو فاصله میگیرد. اما مسلماً ارسطو بدلیل عدم اعتقاد به معاد، به این مسائل نپرداخته است.

۵۷

از دیدگاه ابن‌مسکویه اولین قدم در راه سعادت انسانی، معرفت نفس یا خودشناسی است. دلیل وی بر این امر آن است که خودشناسی موجب زدودن رذائل از نفس و تحلیه انسان به فضایل میگردد. این یک قاعده کلی در اخلاق اسلامی است که معرفت



علی محمد ساجدی، هاجر دارائی‌تبار؛ سعادت از منظر ارسطو و ابن‌مسکویه رازی

نفس موجب معرفت الهی یا خداشناسی میشود و این قاعده برگرفته از حدیث معروف پیامبر اکرم (ص) است.<sup>(۵۹)</sup> اما ارسطو بدلیل عدم توجه به مسئله خدا و بُعد معنوی در آراء اخلاقی خود، از این امر غافل مانده است. با وجود این، شایان ذکر است که ابن مسکویه در کتاب *تطهیر الاعراق* خویش، علاوه بر تعریف سعادت بعنوان امری که برای صاحبش خیر و کمال محسوب میشود، آن را خیر اضافی نیز معرفی میکند که این امر، تعریف شایسته و حقیقی از سعادت نخواهد بود.

ارسطو و ابن مسکویه، هر یک بنوبه خویش، بر آراء اخلاقی فیلسوفان بعد از خود تأثیر داشته‌اند؛ بطور مثال مکتبهای همچون رواقیون، اپیکوریان و فلاسفه‌هایی همچون دکارت، فارابی، ابن سینا، ابن مسکویه و... تحت تأثیر آراء اخلاقی ارسطو بوده‌اند. یکی از فلاسفه بزرگ و مشهور در زمینه علم اخلاق نیز که متأثر از آراء اخلاقی ابن مسکویه است، خواجه نصیرالدین طوسی است که کتاب *اخلاق ناصری* را به تقلید از ابن مسکویه نگاشته است.

### نتیجه‌گیری

با تأمل در مواضع بحث درباره سعادت نزد ارسطو و ابن مسکویه درمیابیم که با توجه به تأثیری که علم اخلاق اسلامی از اخلاق فلاسفه یونان باستان گرفته است، باید دقت داشت که عالمان علم اخلاق اسلامی، تلاشهای زیادی جهت نظام‌مند ساختن مباحث اخلاقی کرده‌اند. ارسطو دارای جهانبینی تجربی و ابن مسکویه دارای جهانبینی دینی بوده است که این مهم، وجه اختلاف کمی نیست. تعالیم اخلاقی ابن مسکویه نقشی در آگاه کردن انسان در اینکه چگونه زندگی کند، ایفا میکند که حائز اهمیت است. درست است که وی در بعضی جاها از عهده توافق دادن نظریات مختلف اخلاقی یونان که در آراء خود وارد کرده برنیامده و همچنین در توافق بین آنها و احکام شریعت اسلامی موفق نشده است، اما نگرش دینی ابن مسکویه سبب شده تا وی بتواند چارچوب نظام‌مندی به آراء اخلاقی خود بخصوص در مسئله سعادت بدهد. همچنین این امر به وی کمک کرد تا تعریف خوب و جامعی نسبت به ارسطو درباره سعادت ارائه دهد. ابن مسکویه مبحث سعادت را با تأثیر از ارسطو و همچنین با رویکردی عقلانی در بستر تعالیم مقدس اسلام پروراند و به تعریف و راههای وصول به سعادت اشاره نمود. وی با تأکید بر مسئله خدا، معاد و سعادت اخروی و روحانی و تفوق آن بر سعادت دنیوی و جسمانی بشدت از دین اسلام متأثر است و همین امر موجب گردید تا بعد معنوی و تعالی روحی در آراء وی مورد توجه

۵۸



شایسته و بایسته قرار گیرد؛ چراکه از نظر اسلام، ملاک سعادت، مقدار تقوا و قرب انسان به خداست که در سایه اختیار خود انسان بدست می‌آید و اسلام به آن دعوت میکند؛ خداوند متعال در قرآن میفرماید: «وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَعَلَى الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا...» (هود/۱۰۸) با توجه به این آیه، بالاترین درجه سعادت، رسیدن به بهشت است که بهشتیان علاوه بر لذتهای مادی آخرت از لذتهای معنوی نیز برخوردار میگردند. لیکن از منظر قرآن، درجه بالاتر از بهشت، جلب رضایت حق تعالی است که فرمود: «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (توبه/۷۲). بطور کلی میتوان گفت یگانه عامل سعادت و کمال انسانی، توجه دائم به خداوند و اشتغال به یاد اوست و همین امر موجب فراهم شدن سایر اسباب سعادت دنیوی و اخروی میگردد.

ارسطو و ابن مسکویه هر دو سعادت را خیرمعالی میدانند، اما مفهوم و مصداق این خیر از دیدگاه آن دو، متفاوت است: از نظر ارسطو سعادت، فعالیتی منطبق بر فضیلت است که مطلوب بالذات و خودبسنده است و مصداق آن زندگی فضیلت‌مندانه میباشد. اما ابن مسکویه سعادت را امری میداند که برای صاحبش خیر و کمال محسوب میشود. یکی از نقاط مثبت در نظریه ارسطو این است که وی اصولاً یک فلسفه «میان‌رو» را پیشنهاد میکند و معتقد است که سعادت از رفتار میانه و معتدل نتیجه میشود. این تئوری همان چیزی است که تقریباً عموم فلاسفه اسلامی نیز به آن اهمیت داده‌اند و با نام مسئله «اعتدال» یا «فضیلت» شناخته شده است. ذکر این نکته حائز اهمیت است که نکته‌پردازها و ارائه‌قالبهای کلی برای اخلاق بشری از سوی ارسطو، بیانگر توان ذهنی بالای اوست و بدون تردید، بسیاری از یافته‌های علمی وی نتیجه کاربردی و علمی برای جوامع بشری دارند. هم ارسطو و هم ابن مسکویه بر این نکته صحه میگذارند که عدم توجه شایسته به اسباب و لوازم دستیابی به سعادت، مانع رسیدن انسان به سعادت میشود.

سرانجام، با توجه به آنچه بیان شد میتوان گفت با بررسی آراء و نظریات این دو متفکر درمیابیم که قرآن و اسلام، کاملترین و بهترین برنامه در زمینه اخلاق، سعادت حقیقی و راه وصول به آن را ارائه میدهد که بطور خلاصه، رسیدن به خداشناسی از طریق خودشناسی و توجه به فطرت و ندای درونی خویش میباشد. با مطالعه دقیق و گسترده در حوزه اخلاق اسلامی، میتوان به یک نظام جامع و برنامه کلی در جهت ارائه دستورالعمل اخلاقی فردی و اجتماعی دست یافت.

## پی نوشتها:

۱. ارسطو، فیلسوف مشهور یونان باستان، در چهارم قرن قبل از میلاد میزیست. وی دارای آثار متعدد فلسفی، اخلاقی و... است. از مهمترین آثار اخلاقی او، اخلاق نیکوماخوس است. (نیکوماخوس در حقیقت نام پدر و فرزند ارسطو بوده است).
۲. احمد بن محمد بن یعقوب ابوعلی مسکویه رازی از فیلسوفان و علمای علم اخلاق در عالم اسلام است که در سال ۳۲۵ ه. ق در ری بدنیا آمد و در سال ۴۲۱ ه. ق در اصفهان درگذشت. از مهمترین کتب اخلاقی وی تهذیب الاخلاق، ترتیب السعادة، الفوز الاصح و... است.
۳. دادبه، اصغر، کلیات فلسفه، ص ۱۹۰.
۴. خراسانی، شرف‌الدین، از سقراط تا ارسطو، ص ۳۱.
۵. افلاطون، مجموعه آثار، ج ۳، ترجمه رضا کاویانی و محمدحسن لطفی، ص ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷.
۶. ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه رضا مشایخی، ص ۱۱ و ۱۲.
۷. داوری، رضا، فلسفه مدنی فارابی، ص ۱۰۹.
۸. ابن سینا، الهیات نجات، ترجمه یحیی یثربی، ص ۳۱۰.
۹. همان، ص ۳۲۸.
۱۰. رازی، ابن مسکویه، تطهیر الاعراق، ترجمه مجتهد امین (اخلاق و راه سعادت)، ص ۲۷.
۱۱. غزالی، ابو حامد، کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، ص ۳۲.
۱۲. ملاصدرا، شرح اصول کافی، ترجمه محمد خواجوی، ص ۳۶۲.
۱۳. کلیات فلسفه، ص ۱۹۵.
۱۴. از سقراط تا ارسطو، ص ۳۹۵.
۱۵. علامه طباطبایی، سید محمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، ص ۱۷۲.
۱۶. تطهیر الاعراق، ص ۲۵۲.
۱۷. ارسطو، مابعد الطبیعه، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، ص ۴۶۵.
۱۸. بهارنژاد، زکریا، «خدا در اندیشه ارسطو، ادیان و عرفان»، آینه معرفت، ش ۱، ص ۱۴۶.
۱۹. اخلاق نیکوماخوس، ص ۵۲ - ۵۹.
۲۰. تطهیر الاعراق، ص ۲۲ - ۱۵۲.
۲۱. اخلاق نیکوماخوس، ص ۱۷۰ - ۱۷۶.
۲۲. فخری، ماجد، سیر فلسفه در جهان اسلام، ترجمه گروهی از مترجمان، ص ۲۰۶.
۲۳. علیا، مسعود، فرهنگ توصیفی فلسفه اخلاق، ص ۸.
۲۴. اخلاق نیکوماخوس، ص ۱۱ - ۱۴.
۲۵. همان، ص ۱۱ و ۱۲.
۲۶. همان، ص ۳۰۶.
۲۷. همان، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

28. Richard Mckeon, "Introduction to Aristotle", 1940, p. 307.

29. W.F.R. Hardie, "Aristotle,s Ethical Theory", 1968, p.294.

۶۰

۳۰. اخلاق نیکوماخوس، ص ۲۲۴.

۳۱. همان، ص ۲۲۸.

۳۲. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، ص ۴۳۶.

۳۳. اخلاق نیکوماخوس، ص ۴۲ و ۴۳.

۳۴. بینکافس، آدموند، از مسأله محوری تا فضیلت‌گرایی، ترجمه حمیدرضا حسنی و مهدی علیپور، ص ۲۹.

۳۵. سیاست، ص ۲۳۳.





۳۶. همان، ص ۳۷۴ و ۳۷۵.

37. G.R.G. Mure, "Aristotle", 1964, pp. 127-128.

۳۸. اخلاق نیکوماخوس، ص ۱۹.
۳۹. شریف، میرمحمد، تاریخ فلسفه در ایران، ص ۶۷۰.
۴۰. تطهیر الاعراق، ص ۲۷.
۴۱. همان، ص ۱۴۵.
۴۲. همان، ص ۱۳۷.
۴۳. رازی، ابن مسکویه، الفوز الاصح، بیروت، ص ۸۰-۸۲.
۴۴. رازی، ابن مسکویه، جاویدان خرد، ترجمه شرف‌الدین محمد قزوینی، ص ۶۶.
۴۵. تطهیر الاعراق، ص ۹۷.
۴۶. الفوز الاصح، ص ۸۲.
۴۷. جاویدان خرد، ص ۵۴.
۴۸. تطهیر الاعراق، ص ۳۲ و ۳۳.
۴۹. رازی، ابن مسکویه، الهوامل و الشوامل، ص ۲۲۹.
۵۰. علم تحقیقی علمی است که از روی استدلال، حقیقت موجودات را می‌شناسیم و وقتی دلیل عقلی آوردیم تعلق قلبی حاصل می‌شود که همان علم تعلقی است.
۵۱. تطهیر الاعراق، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.
۵۲. همان، ص ۱۱۰.
۵۳. گروه تاریخ پژوهشکده حوزه و دانشگاه، مسکویه، ص ۵۹.
۵۴. خادمی، عین‌الله، «چیستی سعادت از منظر مسکویه»، فلسفه و کلام اسلامی، ش ۶، ص ۷۱ و ۷۲.
۵۵. سیر فلسفه در جهان اسلام، ص ۲۰۸.
۵۶. تطهیر الاعراق، ص ۲۵۲.
۵۷. ر.ک: سوره اعلیٰ، آیات ۱۶ و ۱۷؛ سوره زخرف، آیه ۷۱؛ سوره فاطر، آیات ۳۴ و ۳۵.
۵۸. ر.ک: سوره توبه، آیه ۷۲.
۵۹. «من عرف نفسه فقد عرف ربه».

### منابع فارسی:

۱. قرآن کریم.
۲. ابن مسکویه، رازی، تطهیر الاعراق، ترجمه مجتهد امین (اخلاق و راه سعادت)، اصفهان، انجمن حمایت از خانواده‌های بی سرپرست، ۱۳۷۱.
۳. \_\_\_\_\_، جاویدان خرد، ترجمه شرف‌الدین عثمان بن محمد قزوینی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
۴. \_\_\_\_\_، الفوز الاصح، بیروت، دار مکتبه الحیاة، بی تا.
۵. \_\_\_\_\_، الهوامل و الشوامل، قاهره، لجنه التألیف و الترجمة و النشر، ۱۳۷۰.
۶. ابن سینا، الهیات نجات، ترجمه یحیی یثربی، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۷.
۷. ارسطو، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه رضا مشایخی، تهران، انتشارات دهخدا، ۱۳۶۴.
۸. \_\_\_\_\_، ما بعد الطبیعه، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۶.
۹. \_\_\_\_\_، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۱۰. افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه رضا کاویانی و محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ج ۳، ۱۳۸۰.
۱۱. بهارنژاد، زکریا، «خدا در اندیشه ارسطو، ادیان و عرفان»، تهران، آینه معرفت، ش ۱، ۱۳۸۲.

۶۱

۱۲. بینکافس، آدموند، *از مسئله محوری تا فضیلت‌گرایی*، ترجمه حمیدرضا حسینی و مهدی علیپور، قم، نشر معارف، ۱۳۸۲.
۱۳. خادمی، عین‌الله، «چیستی سعادت از منظر مسکویه»، *فلسفه و کلام اسلامی*، ش ۶، ۱۳۹۲.
۱۴. خراسانی، شرف‌الدین، *از سقراط تا ارسطو*، تهران، دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۲.
۱۵. دادبه، اصغر، *کلیات فلسفه*، تهران، انتشارات آزمایشی متون درسی، ۱۳۸۵.
۱۶. داوری، رضا، *فلسفه مدنی فارابی*، تهران، مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی، ۱۳۵۴.
۱۷. دورانت، ویل، *تاریخ فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خوئی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰.
۱۸. شریف، میرمحمد، *تاریخ فلسفه در ایران*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
۱۹. طباطبایی، محمدحسین، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۱، ۱۳۵۹.
۲۰. علیا، مسعود، *فرهنگ توصیفی فلسفه اخلاق*، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۹۱.
۲۱. غزالی، ابوحامد، *کیمیای سعادت*، تصحیح احمد آرام، تهران، انتشارات بهجت، ۱۳۶۱.
۲۲. فخری، ماجد، *سیر فلسفه در جهان اسلام*، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.
۲۳. ملاصدرا، شرح *اصول کافی*، ترجمه محمد خواجوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
۲۴. گروه تاریخ پژوهشکده حوزه و دانشگاه، مسکویه (زناگی‌نامه، آثار و اندیشه)، قم، انتشارات حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.

#### منابع انگلیسی:

1. G.R.G. Mure, *Aristotle*, Oxford University, New York, 1964.
2. Richard Mckeon, *Introduction to Aristotle*, the Modern library, New York, 1940.
3. W.F.R. Hardie, *Aristotle's Ethical Theory*, Oxford University, 1968.